

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«هذا مضافاً إلى ملاحظة بعض أخبار هذا الخيار المقرون فيه بينه و بين خيار الحيوان، الذي لا يرضى الفقيه بالتزام ثبوته للوكيل في إجراء الصيغة، فإنَّ المقام و إن لم يكن من تعارض المطلق و المقيد إلا أنَّ سياق الجميع يشهد باتِّحاد المراد من لفظ «المتبايعين»، مع أنَّ ملاحظة حكمة الخيار تبعد ثبوته للوكيل المذكور؛ مضافاً إلى أدلة سائر الخيارات، فإنَّ القول بثبوتها لموقع الصيغة لا ينبغي من الفقيه.»

دلیل سوم: وحدت سياق روایات خيار مجلس و خيار حيوان

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: در صورتی که عاقد خودش اصیل نباشد و تنها وکیل در اجرای صیغهی عقد باشد، این وکیل خيار مجلس ندارد و سه دلیل بر آن اقامه کرده‌اند است؛ دلیل اول و دومش گذشت.

دلیل سوم این است که روایاتی داریم که در آن خيار حيوان و خيار مجلس را مقرون به یکدیگر ذکر کرده، که در صدر روایت خيار حيوان را بیان کرده و در ذیل آن خيار مجلس را و چون از خارج می‌دانیم که هیچ فقیهی در غير خيار مجلس، مثل خيار حيوان برای کسی که در مجرد اجرای صیغهی عقد وکالت دارد، قائل به ثبوت خيار نیست و هیچ فقیهی فتوا نمی‌دهد که اگر کسی در مجرد اجرای عقد وکیل باشد، اگر برای مؤکّلش حیوانی را خرید، این وکیل خيار حيوان دارد.

لذا چون خيار مجلس را در این روایات در کنار خيار حيوان قرار داده، وحدت سياق اقتضا می‌کند که در این حکم با یکدیگر مشترک باشند و بگوییم: در خيار مجلس هم اگر کسی وکیل در مجرد اجرای عقد است، این هم خيار مجلس ندارد.

توضیح عبارتی از مرحوم شیخ(ره) در ما نحن فيه

در اینجا مرحوم شیخ(ره) عبارتی دارند، که در اینکه مقصودشان از آن چیست؟ در حواشی مکاسب این را مختلف معنا کرده‌اند و به نظر می‌رسد که دقیق‌ترین و بهترین معنا، آن معنایی است که مرحوم محقق اصفهانی(ره) در حاشیه‌ی مکاسب بیان کرده‌اند.

عبارت این است که شیخ(ره) فرموده: «فإنَّ المقام و إن لم يكن من تعارض المطلق و المقيد»، «المقام» یعنی همین بحث خيار مجلس، فرموده‌اند: مقام بحث از قبیل مطلق و مقید نیست، حال مراد ایشان از این که فرموده: و إن لم يكن من تعارض المطلق و المقيد چیست؟

مقصود شیخ(ره) این است که در خیار حیوان دو دسته روایات داریم؛ یک دسته روایات در خیار حیوان می‌فرماید: اگر در معامله حیوانی مورد شراع قرار گرفت، خیار حیوان ثابت است، که این دسته روایات مطلقه است و نمی‌گوید که: خیار حیوان برای خصوص مالک یا مشتری و یا عاقد، بلکه به صورت کلی می‌گوید: در مورد حیوانی که مورد اشتراء واقع شده، خیار حیوان ثابت است.

دسته‌ی دوم روایاتی است که قید دارد می‌فرماید: «إذا كان المشتري مالکاً»، مشتری مالک خیار حیوان دارد.

بنابراین در بحث خیار حیوان با دو دسته روایات؛ یکی مطلق و دیگری مقید مواجهیم و قاعده این است که مطلق را حمل بر مقید کرده بگوییم: در جایی هم که به صورت مطلق گفته: خیار حیوان ثابت است، یعنی برای مالک مشتری، لذا برای عاقد یعنی آن کسی که وکیل در اجرای عقد است، خیار حیوان ثابت نیست.

اما شیخ(ره) فرموده: در ما نحن فیه این چنین نیست که بگوییم: در باب خیار مجلس دو طائفه روایات داریم؛ یکی روایات مطلقه و دیگری روایات مقیده و ما نحن فیه مانند خیار حیوان نیست، و لذا از راه وحدت سیاق وارد شده می‌گوییم: وحدت سیاق اقتضاء می‌کند که همان طوری که خیار حیوان برای وکیل در مجرد اجرای عقد ثابت نیست، خیار مجلس هم برای چنین وکیلی ثابت نباشد.

دو مؤید بر عدم ثبوت خیار مجلس برای وکیل در مجرد اجرای صیغه

مرحوم شیخ(ره) بعد از اینکه این سه دلیل را اقامه کرده، دو مؤید بر این فتوایشان آورده‌اند، مؤید اول حکمت جعل خیار است که فرموده: اگر به فلسفه‌ی جعل خیار مجلس دقت کنیم، از آن راه هم می‌توانیم استظهار کنیم که خیار مجلس برای چنین وکیلی ثابت نیست.

حکمت خیار مجلس این است که شارع به مالک ارفاقی کرده، که اگر مالک ببیند که این معامله برایش ضرری است، تا مجلس عقد باقی است، می‌تواند معامله را به هم بزند، حال اگر بگوییم که: وکیل خیار دارد و مثلاً بخواهد معامله را فسخ کند، در حالی که مالک می‌خواهد معامله را امضا کند، این بر خلاف حکمت جعل خیار مجلس است، برای اینکه حکمت خیار مجلس این است که مالک، اگر ببیند این به نفعش است، نگه دارد و اگر به ضررش است، به هم بزند و بنابراین اگر بگوییم که: وکیل خیار دارد، یک چنین مشکلی را دارد.

مؤید دوم سایر خيارات است، که وقتی که به سایر خيارات مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که فقها قائل نیستند که سایر خيارات، مثل خیار عیب، خیار شرط، خیار غبن و ...، برای چنین وکیلی ثابت باشد.

این دلیل نیست و عنوان مؤید را دارد، و إلا صرف اینکه سایر خيارات این چنین نیست، برهان و دلیل نیست بر اینکه خیار مجلس هم نباشد، اما به عنوان یک مؤیدی است که موجب تقریب به ذهن می‌شود.

پس خلاصه‌ی مطلب این شد که به نظر مرحوم شیخ(ره) چنین وکیلی خیار مجلس ندارد.

بعد مرحوم شیخ(ره) فرموده: آن عبارتی که از علامه(ره) نقل کردیم که فرموده: وکیل خیار مجلس دارد، ظاهراً این مورد و قسم از وکیل که وکیل در مجرد اجرای عقد است، این مراد مرحوم علامه(ره) نیست.

از این بیان ضعف فتوای صاحب حدائق(ره)(حدائق، جلد 19) هم روشن می‌شود که به صورت کلی فرموده بود: وکیل خیار مجلس دارد، برای اینکه نمی‌توانیم به صورت کلی بگوییم که: وکیل خیار دارد و این قسم از وکیل، که فقط وکیل در این است که عقد را جاری کند، این با این ادله‌ای که گفتیم، خیار مجلس ندارد.

وجه عدم ثبوت خیار مجلس برای مؤکلین در ما نحن فیه

بحث دیگر این است که حال که می‌گویید: این وکیلین و یا أأحدهما که وکیل است خیار مجلس ندارد، آیا برای مؤکلین خیار مجلس ثابت است یا نه؟ ایشان فرموده: «فیه إشکال»، یعنی هم دلیل و وجهی برای ثبوت خیار برای مؤکلین داریم و هم دلیل بر عدم ثبوت.

اما وجه عدم ثبوت ظاهر لفظ «البیعان» و روایاتی است که خیار مجلس را اثبات کرده و می‌گوید: «البیعان بالخیار ما لم یفترقا»، که ظهور در متعاقدان دارد، بیعان یعنی آنهایی که عقد بیع را منعقد می‌کنند، لذا شامل مؤکلین نمی‌شود، چون مؤکلین عنوان متعاقدين را ندارند.

بعد برای این وجه مویدی هم آورده فرموده‌اند: اگر همین مؤکلین که دو نفر را وکیل کردند که صیغه‌ی بیع را اجرا کنند، قبلاً بر ترک البیع قسم یاد کرده باشند، مرحوم محقق(ره) در شرایع و بعضی از فقهای دیگر گفته‌اند: اگر قسم یاد کند بر ترک بیع و وکالت دهد به یک نفر که عقد را جاری کند، در اینجا حنث قسم محقق نمی‌شود به دلیل اینکه، آنکه قسم یاد کرده بر ترک بیع، عنوان عاقد را ندارد، بلکه کسی که عنوان عاقد را دارد، خود وکیل است.

وجه ثبوت خیار مجلس برای مؤکلین در ما نحن فیه

اما دلیل بر ثبوت خیار برای مؤکلین این است که بگوییم: در این مورد که وکیلین تنها وکیل در اجرای عقدند، چون وکیلین کار اساسی انجام نمی‌دهند و تنها به منزله آله و لسان مؤکلین هستند، لذا روایات خیار مجلس که می‌گوید: «البیعان»، در حقیقت مؤکلین بیعان هستند.

درست است که مؤکلین عاقد نیستند، اما حقیقتاً مؤکلین عنوان بایع و مشتری را دارند، لذا عرفاً بیع را به مؤکلین نسبت می‌دهند و نمی‌گویند که: آن عاقد خانه را فروخت.

بنابراین دلیل برای ثبوت خیار برای مؤکلین این است که حقیقتاً مؤکلین عنوان بیع را دارند و اسناد فعل در این گونه موارد حقیقتاً به موکل است.

نظر شیخ(ره) بر ثبوت خیار مجلس برای مؤکلین در ما نحن فیه

بعد مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: اقوی این است که مؤکلین خیار مجلس دارند و اقوائیتش هم از دلیل اول خیلی روشن است، برای اینکه دلیل اول یک جمود لفظی است، که بگوییم: بیع فقط ظهور در عاقد دارد، اما عرفاً این چنین نیست و به کسی که عاقد نیست اما وکالت می‌دهد به دیگری که عقد را جاری کند هم بایع می‌گویند و الفاظ در روایات را باید بر آن معنایی که ظاهر عند العرف است حمل کنیم.

روایت می‌فرماید: «البیعان»، برویم سراغ عرف بینیم که آیا عرف به خصوص عاقد می‌گوید و یا اینکه در چنین مورد و وکالتی بیعان واقعی را موکلین می‌داند؟ شیخ(ره) خواسته یک همچین مطلبی را بفرماید که: عرفاً بیعان واقعی موکلین هستند و لذا می‌گوییم که: خیار مجلس دارند.

شرط ثبوت خیار مجلس برای موکلین در ما نحن فیه

اما شیخ(ره) شرط کرده و فرموده: اینکه می‌گوییم: موکلین خیار مجلس دارند، به شرطی است که موکلین هم در مجلس عقد حضور داشته باشند، اما اگر مثلاً وکیلین در مدرسه‌ی فیضیه عقد را جاری کنند و موکلین در شهر دیگری باشند و بر زمان و لحظه‌ی عقد هم اطلاع پیدا کنند، چون در مجلس عقد حضور ندارند فایده‌ای ندارد.

اینکه می‌گوییم در مجلس باشند، معنایش این نیست که کنار وکیلین نشسته باشند، بلکه عرفاً در یک جا باشد، مثلاً فرض کنید در یک چنین اتاق بزرگی، اگر موکلین این طرف اتاق نشستند و وکیلین آنطرف اتاق و موکلین گوش می‌دهند که وکیلین صیغه‌ی عقد را اجرا می‌کنند، در اینجا عرفاً می‌گویند که: موکلین هم در مجلس عقد حضور دارند و همین مقدار برای ثبوت خیار برای موکلین کافی است.

تا اینجا قسم اول از اقسام ثلاثه‌ی وکیل تمام شد و نظر شیخ(ره) بر این شد که اگر کسی وکیل در مجرد اجرای عقد است، خیار مجلس ندارد، اما موکل او، به شرط اینکه در مجلس عقد حضور داشته باشد، خیار مجلس دارد.

قسم دوم: وکیل مستقل در تصرفات مالیه

قسم دوم آنجایی است که وکیل مقداری فراتر از اجرای عقد، قدرت و صلاحیت و وکالت دارد، بلکه در تصرفات مالیه استقلال دارد، یعنی اینکه مال موکل در اختیار وکیل است، که می‌تواند بفروشد، یا بیعش را به هم بزند و یا هر کاری که می‌خواهد، بتواند با این مال موکل انجام دهد.

مثل عامل در باب مضاربه، که شخص سرمایه دهنده پول را به عامل می‌دهد و و شرایطی هم می‌گذارند و قراردادی هم بینشان منعقد می‌شود، که در اینجا عامل استقلال در تصرف دارد و می‌تواند با آن جنسی را بخرد و برای خودش خیار قرار دهد و معامله را به هم بزند و یا شرط قرار دهد و هر کاری که بخواهد انجام دهد.

همچنین کسی که ولی قاصر است، ولی کودک، دیوانه یا ولی مفقود الأثر است، اولیاء قاصرین و آنهایی که از نظر شرعی در باب معاملات قصوری دارند و نمی‌توانند خودشان معامله‌ای را انجام دهند، اولیاءشان اختیار تام دارند.

ثبوت خیار مجلس برای وکیل در قسم دوم

آیا در چنین موردی که کسی وکیل است و استقلال مالی در تصرف دارد، خیار مجلس وجود دارد یا نه؟ مرحوم شیخ(ره) فرموده: به نظر ما خیار مجلس دارد و دلیلی هم که اقامه کرده‌اند.

ایشان فرموده: «البیعان بالخیار» عمومیت دارد، هم کسی را که اصیل است شامل می‌شود و هم چنین وکیل را شامل می‌شود.

اما شيخ(ره) در اين اشكال كه از «البيعان» مالکين تبادر مي‌کند و بايع يعني کسي كه مالک است و اين نوع از وکیل هم كه مالک نيست فرموده‌اند: اين تبادر را قبول نداريم و شما اين تبادر را از راه غلبه آورديد، غلبه يعني اينكه اگر صد بيع در عالم خارج واقع مي‌شود، 80 تايش را مالک انجام مي‌دهد، اما ما اشكال صغروي به شما داريم و غلبه را هم قبول نداريم، بلکه شايد غالب معاملات را وکلاء انجام مي‌دهند.

اکثر معاملات را وکلا انجام مي‌دهند، اگر هم اين اکثر نباشد، تعداد معاملاتي كه وکلا انجام مي‌دهند، از تعداد معاملاتي كه خود مالکين انجام مي‌دهند کمتر نيست، بنابراين ما غلبه را قبول نداريم و به نظر ما اين نوع از وکیل خيار مجلس دارد.

ثبوت خيار مجلس براي موکلين در ما نحن فيه

بحث ديگر اين است كه آيا در اين قسم براي موکلين خيار مجلس ثابت است يا نه؟ كه باز فرموده‌اند «فيه إشكال»، وجه عدم ثبوت همان وجهي است كه در قسم اول گفتيم كه: ظهور بيعان، و لو در مالکين نيست، اما در متعاقدين كه هست، بنابراين موکلين ديگر خودشان خيار مجلس ندارند.

اما دليل براي ثبوت خيار اين است كه عرفاً کسي كه وکیل است، حق خودش را از طرف موکل به دست آورده و شارع خيار مجلس را به عنوان حقي براي صاحب مال قرار داده و اينكه شارع فرموده: در هر معامله‌اي خيار مجلس است، اين يك حقي براي صاحب مال است، كه اگر ديد واقعاً اين معامله برایش ضرر است، از اين خيار مجلس استفاده کند.

بنابراين شيخ در اینجا فرموده: قائل مي‌شويم به اينكه براي موکلين هم خيار مجلس هست و لذا قسم دوم از وکیل، هم براي وکیل و هم براي موکل خيار مجلس را پذيرفته‌اند.

(سؤال و پاسخ استاد): در قسم دوم نمي‌گويم كه: بيعان غير متعاقدين را هم شامل مي‌شود. بلکه به اين معنا دو بحث است: يك بحث اين است كه مي‌گويم: آيا بيعان ظهور در مالکين دارد يا نه؟ كه شيخ(ره) آن را انكار کرده است و يك بحث اين است كه بگويم: آيا ظهور در خصوص متعاقدين دارد يا نه؟ كه شيخ(ره) گرچه در نهايت اين را هم انكار مي‌کند، كه ظهور در متعاقدين هم ندارد و شامل موکلي هم كه متعاقد هم نيست مي‌شود، اما از دو راه اين دو مطلب را بيان مي‌کنند و نه از يك راه.

تطبيق عبارت

«هذا مضافاً إلى ملاحظة بعض أخبار هذا الخيار المقرون فيه بينه وبين خيار الحيوان»، دليل سوم شيخ(ره) براي نفي خيار مجلس در اين وکیل اين است كه بعضي از اخبار خيار مجلس اگر ملاحظه شود، بين خيار مجلس و خيار حيوان مقرون است، «الذي لا يرضى الفقيه بالتزام ثبوته للوكيل في إجراء الصيغة»، خيار حيواني كه فقيه راضي نمي‌شود به ثبوت اين خيار براي وکیل در مجرد اجرای صيغه ملتزم شود.

حال روايتش هم اين است كه در رسائل، جلد هجدهم، صفحه 10، «المتبايعان بالخيار ثلاثة أيام في الحيوان»، متبايعان سه روز خيار حيوان دارند، «و في ما سوي ذلك من بيع حتي يفترقا»، صدر روايت خيار حيوان است و ذيل آن خيار مجلس است.

بعد ايشان فرموده: «فإنَّ المقام وإن لم يكن من تعارض المطلق و المقيد»، يعني همين مقامي كه داريم بحث مي‌كنيم، يعني در اين خيار مجلس، از قبيل تعارض مطلق و مقيد نيست، كه عرض كرديم كه اینجا را مختلف معنا کرده‌اند و بعضي از معناها را كه انسان مي‌بيند، واقعاً صد در صد غلط و خلاف مقصود شيخ(ره) است و معنائي را هم مرحوم اصفهاني(ره) بيان کرده، كه

گفتیم بهترین معنا بر این عبارت است، که از خارج توضیح دادیم.

«إِلَّا أَنَّ سِيَاقَ الْجَمِيعِ يَشْهَدُ بِاتِّحَادِ الْمُرَادِ مِنْ لَفْظِ «الْمُتَبَايَعِينَ»»، سیاق جمیع روایات شهادت می‌دهد که مراد از متبایعین یک معنا را دارد.

در اینجا دو نکته است؛ یک نکته این است که در همین روایت که اولش خیار حیوان است و آخرش خیار مجلس، که در اولش هم کلمه‌ی «المتبایعان» دارد، مسئله را در همین روایت حل کرده بگوییم که: چون خیار مجلس در کنار خیار حیوان است، پس در همین روایت تکلیف متبایعان را روشن کرده و بعد از این روایت، سراغ بقیه‌ی روایاتی که فقط خیار مجلس دارد و آن روایاتی که می‌گوید: «البیعان بالخیار ما لم یفترقا» می‌رویم و می‌گوییم: جمیع این روایات وحدت سیاق دارند.

اما نکته‌ی دوم این است که وحدت سیاق این است که کلمه‌ی «المتبایعان» همان طور که در آن روایتی که خیار مجلس و حیوان را کنار هم گذاشته بود، چطور شامل وکیل در اجرای عقد نمی‌شود؛ در بقیه‌ی روایات هم «البیعان» شامل این وکیل نمی‌شود.

«مع أنَّ مَلاحِظَةَ حِکْمَةِ الْخِيارِ تَبَعْدُ ثَبُوتَهُ لِلْوَکِیلِ الْمَذْکُورِ»، این مؤید اول بر این فتوایشان است که حکمت خیار مجلس، ثبوت خیار برای وکیل را دور می‌کند. عرض کردیم که حکمت خیار مجلس این است که مالک اگر به نفعش است، امضا می‌کند و اگر به ضررش است، فسخ کند، حال اگر بگوییم: وکیل هم خیار دارد، اگر واقعاً مالک از آن معامله خوشش می‌آید و راضی است، اما وکیل می‌خواهد معامله را فسخ کند، این با حکمت خیار مجلس منافات دارد.

«مُضَافاً إِلَى أَدَلَّةِ سَائِرِ الْخِياراتِ»، این مؤید دوم است که ادله سایر خیارها هم مؤید بر این مدعاست، «فإنَّ الْقَوْلَ بِثَبُوتِهَا لِمَوْعِ الصَّيْغَةِ لَا يَنْبَغِي مِنَ الْفَقِيهِ»، یعنی ثبوت خیارها، مثل خیار شرط، عیب، غبن برای کسی که صیغه را ایجاد می‌کند از فقیه شایسته نیست.

بعد به کمک مرحوم علامه (ره) که فرموده: وکیل خیار مجلس دارد، آمده و فرموده: «و الظاهر عدم دخوله في إطلاق العبارة المتقدمة عن التذكرة»، ظاهر عدم دخول این نوع از وکیل در اطلاق عبارت گذشته از تذکره است «فإنَّ الظاهر من قوله: «اشترى الوكيل أو باع» تصرف الوكيل بالبيع و الشراء»، ظاهر عبارت علامه (ره) که فرموده: «اشترى الوكيل أو باع»، این وکیل، وکیل در مجرد اجرای عقد را شامل نمی‌شود، پس ظاهر تصرف وکیل به واسطه بیع و شراعت است، یعنی وکیل است که در بیع و شراعت استقلال دارد، «لا مجرد إيقاع الصيغة»، و نه اینکه وکیل در مجرد اجرای عقد باشد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) اشتراء ظهور در این دارد که خودش اختیار شراعت را داشته است، عبارت این بود که «لو اشترى الوكيل أو باع أو تعاقد الوكيلان»، این «أو تعاقد الوكيلان» هم معنایش این نیست کسی که فقط وکیل در عقد است، بلکه یعنی وکیل که تصرفات مالی را می‌تواند انجام دهد، که طبعاً خودش هم می‌تواند عقد را جاری کند.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) نه آن فقط یک طرفش است، «لو اشترى الوكيل» یعنی در شراعت و در طرف مشتری وکیل است، اما در طرف بایع اصیل است، «أو باع» عکس این است، یعنی در بیع وکیل است و در شراعت اصیل است، «أو تعاقد»، یعنی هر دو طرف وکیل هستند، اما نه اینکه این تعاقد فقط در اجرای عقد است، تعاقد یعنی می‌خواهد بگوید که: هر دو طرف عقد عنوان وکیل را دارند.

«و من جميع ذلك يظهر ضعف القول بثبوته للوكيلين المذكورين، كما هو ظاهر الحقائق»، صاحب حدائق (ره) فرموده است: این

خيار براي وکیلين هم هست، که از اين ادله‌اي که آوردیم، بطلان فتواي ايشان روشن مي‌شود.

«و أضعف منه تعميم الحكم لصورة منع الموكل من الفسخ»، و اضعف از اين کلام حدائق تعميم حکم به صورت منع مؤکل از فسخ است، بعضي از فقهاء پا را بالاتر گذاشته گفته‌اند: حتي اگر مالک که موکل است، به وکیل بگوید که: بعد از اینکه معامله کردی، حق نداري معامله را به هم بزني، اما اين حرفش بي‌خود است و اگر منع از فسخ هم کند، باز وکیل حق فسخ دارد، که شيخ(ره) فرموده: اين خيلي اضعف از کلام حدائق است.

اما اينهايي که تعميم داده‌اند دليلشان چيست؟ «بزع: أن الخيار حقٌ ثبت للعاقِد بمجرّد إجرائه للعقد فلا يبطل بمنع الموكل»، گفته‌اند که: اين حکم شرعي و حقي است که شارع براي عاقد قرار داده، که موکل نمي‌تواند وکیل را از اين حق منع کند که بطلان اين هم روشن است.

«و على المختار، فهل يثبت للموكلين؟ فيه إشكال»، يعني ما که گفتيم اين وکیل خيار ندارد، آیا موکل‌هايشان خيار مجلس دارند يا نه؟ فيه إشكال، اشکال هميشه دو طرف دارد؛ یک وجه ثبوت و یک وجه عدم ثبوت.

«من...» بيان عدم ثبوت است، «من أن الظاهر من «البيعين» في النص المتعاقدان»، در روايت که آمده «البيعان» ظهور در متعاقدان دارد، «فلا يعمّ الموكلين»، لذا شامل موکلين نمي‌گردد. «و ذكروا: أنه لو حلف على عدم البيع لم يحنث ببيع وكيله»، بعد شاهدي هم آورده‌اند که اگر به شرايع، كتاب الأيمان مراجعه كنيد، در آنجا در مسئله‌ي رابعه اين مطلب را دارد که اگر شخصي قسم بخورد که من بيع انجام نمي‌دهم، به سبب بيع وکیلش حنث قسم نکرده، يعني اگر وکیلش عقد بيع را جاري کرد، نمي‌توانيم بگويم که: اين حنث قسم کرده و كفاره دارد.

«و من...» دليل براي ثبوت است، «و من أن الوكيلين فيما نحن فيه كالألة للمالكين»، که اينها مثل لسان مالکين هستند، «و نسبة الفعل إليهما شائعة»، و نسبت فعل يعني بيع به موکل شايع است، «و لذا لا يتبادر من قوله: «باع فلان ملكه الكذائي» كونه مباشراً للصيغة»، و لذا از قول اينکه مي‌گويد: فلاني خانه‌اش را فروخت، تبادر نمي‌کند که خود آن فلاني هم عقد را جاري کرده باشد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) شايع يعني ظهور عرفي دارد، که عرفاً مي‌بينيم که اين بيع را به موکل نسبت مي‌دهند، در واقع شيخ(ره) خواسته بفرمايد: اگر لفظي در یک روايتي وارد شد، بايد ببينيم که عرف از اين لفظ چه مي‌فهمد؟ در روايت دارد «البيعان» و بيعان يعني بايع و مشتري، بايد ببينيم که در عرف آیا به اين موکل در اين فرض هم بايع اطلاق مي‌کنند يا نه؟ شيخ(ره) فرموده: نسبت بيع به اين موکل شايعه است، يعني در عرف خيلي زياد به اين بايع مي‌گويند و لذا اينکه مي‌گويد: فلاني خانه‌اش را فروخت، آیا اين ملازم با اين است که خودش هم عقد را جاري کرده يا نه؟

«و عدم الحنث بمجرّد التوكيل في إجراء الصيغة ممنوع»، و آن فتوايي که از محقق(ره) در شرايع نقل کرديم که اگر کسي فقط توکیل در اجرای عقد بوده کرده و با اين کارش حنث قسم نکرده است، اين را قبول نداريم و حنث قسم کرده است.

«فالأقوى ثبوته لهما و لكن مع حضورهما في مجلس العقد»، پس فتواي شيخ(ره) اين مي‌شود که خيار مجلس در حضور در مجلس عقد براي موکلين ثابت است، «و المراد به مجلسهما المضاف عرفاً إلى العقد»، و مراد از مجلس عقد، يعني مجلس موکلين که عرفاً منصوب به عقد است، که عرفاً مي‌گويند: مجلس موکلين با مجلس عقد ارتباط دارد، «فلو جلس هذا في مكانٍ و ذاك في مكانٍ آخر فاطّلعاً على عقد الوكيلين»، اگر اين موکل در یک مکان و موکل ديگر هم در مکان ديگر باشد و از عقد وکیلين مطلع باشند، «فمجرّد ذلك لا يوجب الخيار لهما»، اين موجب خيار نمي‌شود، «إلا إذا صدق كون مكانيهما مجلساً لذلك العقد»،

مگر اینکه صدق عرفی کند، که مکان موکلین مجلس آن عقد است، «بحیث یكون الوکیلان کلسانی الموکّلین»، به گونه‌ای که وکیلان مانند دو زبان موکلین باشند.

اما حال که می‌گویید: موکلین خیار مجلس دارند، آیا افتراق وکیلین خیار را از بین می‌برد یا افتراق موکلین؟ شیخ (ره) فرموده: «و العبرة بافتراق الموکّلین عن هذا المجلس لا بالوکیلین»، معتبر این است که خود موکلین افتراق پیدا کنند و نه وکیلین.

«هذا کله إن کان وکيلاً في مجرد إيقاع العقد»، تا اینجا قسم اول وکیل، که وکیل در مجرد اجرای صیغه عقد بود تمام شد.

«و إن کان وکيلاً في التصرف المالي كأكثر الوكلاء»، اما اگر مثل اکثر وکلاء وکیل در تصرفات مالی باشد، که این هم دو صورت دارد.

صورت اول این است که «فإن کان مستقلاً في التصرف في مال الموکّل»، اگر استقلال در تصرفات مالی موکل دارد، «بحیث يشمل فسخ المعاوضة بعد تحققها»، که این استقلال در مقابل آن صورت دوم است، یعنی وکیل که در همه‌ی انواع تصرفات مالی موکل استقلال دارد، می‌تواند بفروشد و می‌تواند به هم بزند، «نظير العامل في القراض»، نظیر عامل در مضاربه، که اگر پولی از سرمایه دهنده گرفت و با این پول چیزی خرید، و بعد دید که به نفعشان نیست و برای خودش هم خیار قرار داده، می‌تواند از این خیار استفاده کرده معامله را به هم بزند. «و أولياء القاصرين»، و نظیر اولیای قاصرین، مثل ولی صغیر، ولی مجنون، ولی غایب، «فالظاهر ثبوت الخيار له»، که ظاهر آن است که این وکیل خیار مجلس دارد، «لعموم النص»، چون نص «البیان» عمومیت دارد، یعنی خصوص مالکین در آن نیامده و این قسم از وکیل را هم شامل می‌شود.

«و دعوى تبادل المالکین ممنوعة»، اگر بگویید از این «البیان» مالکین تبادل می‌کند، این دعوی ممنوع است، «خصوصاً إذا استندت إلى الغلبة»، مخصوصاً که اگر این ادعا مستند به غلبه باشد، «فإنّ معاملة الوكلاء و الأولياء لا تحصی»، این «لاتحصی» دو مصداق دارد؛ یک مصداق این است که کسی ادعا کند معاملاتی که در خارج انجام می‌شود اگر مثلاً صد معامله است، هشتاد موردش را وکلا انجام می‌دهند و مصداق دیگرش این است که شیخ (ره) خواسته بفرماید: «لاتحصی» یعنی کم نیست، و لو اینکه عدد معامله‌ی وکلاء با معامله‌ی مالکین مساوی و نزدیک به هم باشد، اما همین مقدار که کم نباشد جلوی غلبه را می‌گیرد، که این بیشتر به ذهن می‌آید.

حال که این وکیلین در این قسم دوم خیار مجلس دارند، «و هل یثبت للموکّلین أيضاً مع حضورهما کما تقدّم عن التذکرة؛ إشکالاً»، باز در اینجا یک وجهی برای ثبوت و یکی عدم ثبوت بیان کرده‌اند.

وجه عدم ثبوت این است که «من تبادل المتعاقدين من النص»، از «البیان» خصوص متعاقدان تبادل می‌کند، «و قد تقدّم عدم حنث الحالف على ترك البيع ببيع وکیله»، و قبلاً فتوای بعضی از فقهاء را نقل کردیم که اگر وکیل بیع کرد حالف بر ترک بیع به مجرد بیع وکیلش حنث قسم نکرده است.

وجه ثبوت خیار آن است که «و من أنّ الاستفادة من أدلة سائر الخيارات و خيار الحيوان المقرون بهذا الخيار في بعض النصوص»، وقتی ادله‌ی سایر خیارات و ادله‌ی خیار حیوانی که در بعضی از روایات مقرون به خیار مجلس است را ببینیم، مستفاد از آن این است که «کون الخيار حقاً لصاحب المال»، خیار حقی برای صاحب مال است، «شرع إرفاقاً له»، عبارت «شرع» درست است و «شرعاً» غلط است، یعنی شارع این خیار را به عنوان ارفاقی برای مالک و صاحب مال تشریع کرده، «و أنّ ثبوته للوکیل لکونه نائباً عنه»، و ثبوتش برای وکیل، که یک ثبوت تبعی و عرضی است، چون نائب از این موکل است، «یستلزم ثبوته للمنوب عنه»، این ثبوت مستلزم این است که به طریق اولی برای منوب عنه که موکل است هم ثابت باشد، «إلاّ

أن يدعى مدخلية المباشرة للعقد»، مگر اینکه کسی ادعا کند که مباشرت در عقد، در ثبوت این خیار دخالت دارد، که بگوییم: خیار مجلس برای کسی است که خودش مباشرت در عقد دارد، «فلا يثبت لغير المباشر»، که در این صورت برای غیر مباشر ثابت نیست.

اما این ادعا ادعایی است که فقط در همان حد ادعا باقی است و دلیلی برایش نداریم.

بعد شیخ(ره) این دو وجه را بررسی کرده فرموده‌اند: «و لكن الوجه الأخير لا يخلو عن قوة»، وجه اخیر خالی از قوت نیست، یعنی در اینجا بگوییم که: موکلین هم خیار مجلس دارند. در اینجا دقتی کنید، شیخ(ره) دلیلی که برای ثبوت خیار برای موکلین در قسم اول آورد، با این دلیلی که در اینجا برای ثبوت خیار برای موکلین در قسم دوم می‌آورد، دو دلیل مختلف است، در آنجا که بحث کردند که آیا خیار برای موکلین هست یا نه؟ فرموده: «و نسبة الفعل عليهما شايعة»، اما در این قسمت دوم، که کسی وکالت می‌دهد به دیگری، وکالت در جمیع تصرفات مالی مطلقاً دارد، در اینجا عرف حقیقتاً فعل را به وکیل نسبت می‌دهد.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين